

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۱۶

آیه ۸۰ - ۸۳

آیه و ترجمه

۸۰ و حاجه قومه قال اء تحجونى فى الله و قد هدئن و لا اءخاف ماتشركون به الا
 ان یشاء ربى شیا وسع ربى كل شىء علما اء فلاتتذكرون
 ۸۱ و كيف اءخاف ما اءشركتم و لا تخافون اءنكم اءشركتم بالله ما لم ينزل
 به عليكم سلطنا فاى الفريقين اءحق بالامن ان كنتم تعلمون
 ۸۲ الذين اءمنوا و لم يلبسوا ايمنهم بظلم اءولئك لهم الامن و هم مهتدون
 ۸۳ و تلك حجتنا اءتينها ابراهيم على قومه نرفع درجت من نشاء ان ربك حكيم
 علیم

ترجمه :

۸۰ - قوم او (ابراهيم) با وى به گفتگو پرداختند، گفت چرا درباره خدا بامن
 گفتگو مى كنيد در حالى كه خداوند مرا (با دلايل روشن) هدايت كرده و من از
 آنچه شما شريك (خدا) قرار مى دهيد نمى ترسم (و به من زيانى نمى رسد) مگر
 پروردگارم چيزى را بخواهد، آگاهى پروردگار من آنچنان وسيع است كه
 همه چيز را در بر مى گيرد آيا متذكر (و بيدار) نمى شويد؟!
 ۸۱ - چگونه من از بتهاى شما بترسم در حالى كه شما از اين نمى ترسيد كه
 براى خدا شريكى قرار داده ايد كه هيچگونه دليلى درباره آن بر شما نازل
 نكرده، (راست بگوئيد) کداميك از اين دو جمعيت (بت پرستان و خدا پرستان)
 شايسته تر به امنيت (از مجازات) هستند اگر شما مى دانيد.
 ۸۲ - (آرى) آنها كه ايمان آوردند و ايمان خود را با شرك نياميختند امنيت مال
 آنها است،

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۱۷

و آنها هدايت يافتگانند.

۸۳ - اينها دلايل ما بود كه به ابراهيم در برابر قومش داديم درجات هر كس را
 بخواهيم (و شايسته باشد) بالا مى بريم، پروردگار تو حكيم و دانا است.

تفسیر:

به دنبال بحشی که در آیات گذشته در زمینه استدلالهای توحیدی ابراهیم‌گذشت در این آیات اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست شده است، نخست می‌گوید: «قوم ابراهیم با او به گفتگو و محاجه پرداختند» (و حاجه قومه).

ابراهیم در پاسخ آنها گفت، «چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می‌کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلائل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است؟» (قال اتحاجونی فی الله و قدهان). از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند، و به آئین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت.

در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسل شدند، در این آیات صریحا چیزی نیامده است، ولی از پاسخ ابراهیم اجمالا روشن می‌شود که آنها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بتها کردند، و او را از مخالفت آنان بیم دادند، زیرا در دنبال آیه از زبان ابراهیم چنین می‌خوانیم: من هرگز از بتهای شما نمی‌ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند (و لا اخاف ما تشرکون به).

«هیچکس و هیچ چیز نمی‌تواند به من زیانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد»

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۱۸

(الا ان یشاء ربی شیئا).

گویا ابراهیم با این جمله می‌خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه‌ها فرضا حادثه‌ای هم برای من پیش بیاید هیچگونه ارتباطی به بتها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای اینکه بت بی‌شعور و بی‌جان مالک سود و زیان خود نیست تاچه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد.

سپس می‌گوید: «علم و دانش پروردگار من آنچنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد» (وسع ربی کل شیء علما).

این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بتها هرگز نمی‌توانند منشاء سود و زیانی باشند، زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی

است، تنه‌ها خدائی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است می‌تواند منشاء سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم؟ و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته می‌گوید: «آیا با اینهمه باز متذکر و بیدار نمی‌شوید؟» (ا فلا تتذكرون). در آیه بعد منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم بیان می‌کند که به جمعیت بت‌پرست می‌گوید «چگونه ممکن است من از بتها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم با اینکه هیچگونه نشانه‌ای از عقل و شعور و قدرت در این بتها نمی‌بینم، اما شما با اینکه به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می‌دانید، و هیچگونه دستوری به شما درباره پرستش بتها نازل نکرده است،

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۱۹

با این همه از خشم او نمی‌ترسید من چگونه از خشم بتها بترسم؟» (و کیف اخاف ما اشرکتکم و لا تخافون انکم اشرکتکم بالله ما لم ينزل به علیکم سلطانا). زیرا می‌دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمانها و زمین است نبودند بلکه بتها را شریک در عبادت او می‌ساختند و آنها را شفیع بر در درگاه او می‌پنداشتند.

«اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما؟!» (فای‌الفریقین احق بالا من ان کنتم تعلمون).

در واقع منطق ابراهیم در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بتها می‌کنید در حالی که تأثیر وجودی آنها موهوم است، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته‌ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بتها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید، یک موضوع قطعی را رها کرده‌اید و به یک موضوع موهوم چسبیده‌اید؟

در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می‌کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند).

می‌گوید: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند امنیت برای آنها است، و هدایت مخصوص آنان» (الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون). در روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز تاء کید گردیده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم با بت پرستان است. بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این جمله بیان الهی بوده باشد نه گفتار ابراهیم، ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده باوضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می‌کند، اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم بیدار شده باشند بسیار بعید به نظر می‌رسد. منظور از ظلم در اینجا چیست؟ معروف میان مفسران این است که به معنی «شرک» است و آنچه در سوره لقمان (آیه ۱۲) وارد شده ان الشرک لظلم عظیم: «شرک ستم‌بزرگی است» شاهد بر این معنی گرفته‌اند. در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه‌اند) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «منظور آنچه شما فکر می‌کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده‌اید که می‌گوید: فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است». ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بردارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده‌تر و عمومی‌تر باشد، این احتمال در

آیه نیز هست، که «امنیت» اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد. یعنی جنگها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می‌آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی، اگر پایه‌های ایمان به خدامتزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به

ظلم و ستم بسیار، امنیت در چنان جامعه‌ای وجود نخواهد داشت، و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنیه‌های مختلف در دنیا می‌کنند روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می‌گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: پایه‌های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است. مخصوصاً تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچکس جای تردید نیست، همانطور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی‌باشد.

در بعضی از روایات نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: «منظور از آیه فوق این است که آنهایی که به دستور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است». این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی (علیه السلام) به مقتضای انما ولیکم الله و رسوله. پرتوی از رهبری خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و رهبریهای تعیین نشده از طرف

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۲

خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می‌شود، بنابراین منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصر این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است.

و لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می‌شود.

آیه بعد یک اشاره اجمالی به تمام بحثهای گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم نقل شد کرده، می‌گوید: «اینها دلائلی بود که ما به ابراهیم در برابر قوم و جمعیتش دادیم» (و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه).

درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت، و ابراهیم به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت

همه از ناحیه خدا است، خداوند همه این استدلال‌ها را از مواهب خویش می‌شمرد که در دل‌های آماده همچون دل ابراهیم منعکس می‌شود.

قابل توجه اینکه «تلك» در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می‌شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره بقره می‌خوانیم: ذلک الکتاب لا ریب فیه: «این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد».

سپس برای تکمیل این بحث می‌فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم بلند می‌کنیم» (نرفع درجات من نشاء)

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۳

اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می‌شود می‌فرماید: «پروردگار تو، حکیم و عالم است» و درجاتی را که می‌دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد (ان ربک حکیم علیم).

آیه ۸۴ - ۸۷

آیه و ترجمه

۸۴ و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین
۸۵ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین
۸۶ و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العلمین
۸۷ و من ءابائهم و ذریتهم و اخونهم و اجتبینهم و هدینهم الی صراط مستقیم
ترجمه:

۸۴ - و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلا هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

۸۵ - و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند.

۸۶ - و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری دادیم.

۸۷ - و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و هدایت

تفسیر:

در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده است اشاره شده، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگترین مواهب الهی محسوب می‌شود.

نخست می‌گوید: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) رابخشیدیم» (و وهبنا له اسحاق و یعقوب).

و اگر در اینجا اشاره به فرزند دیگر ابراهیم، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادر عقیمی همچون «ساره» آنهم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود. سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنه در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می‌گوید: «هر یک از آنها را هدایت کردیم» (کلا هدینا).

و به دنبال آن برای اینکه تصور نشود، در دورانهای قبل از ابراهیم، پرچمدارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می‌کند، «نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم» (ونوحا هدینا من قبل).

و می‌دانیم نوح نخستین پیامبر اولوالعزم است که دارای آئین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوالعزم می‌باشد.

در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می‌سازد.

و در تعقیب آن نام جمع کشیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می‌برد، نخست می‌گوید: «از دودمان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند» (و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون).

سپس با این جمله که «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» روشن می‌کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود (و کذلک نجزی

المحسنین).

در اینکه ضمیر من ذریته (از دودمان او) به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز گردانیده اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام «یونس» و «لوط» در آیات بعد است، زیرا مشهور در تواریخ آن است که یونس از فرزندان ابراهیم نبوده، و لوط هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است. ولی در مورد «یونس»، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته اند و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده اند. به علاوه مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۶

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو، «اب» گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز «ذریه» و فرزند اطلاق می گردد، و به این ترتیب نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم.

و در آیه بعد نام «زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه اینها از صالحان بودند»، یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند. (و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین).

در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده و می فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم» (و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین). در اینکه «الیسع» چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است، بعضی آن را یک نام عبری می دانند

که در اصل «یوشع» بوده، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است، و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است، این احتمال را نیز داده اند که به همدین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند.

و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده، می گوید: «از میان

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۷

پدران آنها و فرزندان آنها و برادرانشان، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم» (و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم).

نکته ها

در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت:

۱- فرزندان پیامبر - در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند.

روی همین جهت امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسند، ابناء رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می شوند. اگر چه در دوران جاهلیت که برای زن هیچگونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آنها خود داری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند.

اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کافی و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید، نسب عیسی را که از طرف مادر به

ابراهیم منتهی می‌شود، به عنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده‌آنگاه آیه و من ذریته داود و سلیمان را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی تلاوت کرد.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۸

و نیز در تفسیر عیاشی از ابو الاسود روایت شده که می‌گوید: روزی حجاج کسی را به نزد یحیی بن معمر که از علاقمندان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود فرستاد که من شنیدم تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می‌دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می‌کنی، در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خواندم و به چنین آیه‌ای برخورددم، یحیی بن معمر در پاسخ او گفت: آیا در سوره انعام به این آیه برخوردی که می‌گوید: «و من ذریته داود و سلیمان... و یحیی و عیسی» گفت آری خوانده‌ام، گفت: مگر نه اینست که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده، با اینکه از طرف پدر به او نمی‌رسید؟!

در عیون الاخبار در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) با هارون الرشید و موسی بن مهدی، چنین نقل می‌کند که او یعنی به امام کاظم (علیه السلام) گفت: چگونه شما می‌گوئید ما ذریه پیامبریم، در حالی که پیامبر، پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر و شما فرزندان دختر او هستید؟ امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرف نظر کند، ولی هارون اصرار کرد و گفت به هیچوجه صرف نظر نمی‌کنم، زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه‌ای در این باره بیاورید، امام فرمود: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین، و زکریا و یحیی و عیسی، سپس سؤال کرد ای هارون! پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت، فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می‌باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمان فاطمه هستیم.

جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز، این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده‌اند، از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۲۹

می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرند زیرا

خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می‌شود.

نویسنده المنار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، بعد از نقل کلام فخر رازی می‌گوید: در این باب حدیثی از ابوبکر در صحیح بخاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است که به امام حسن (علیه السلام) اشاره کرد و گفت: ان ابنی هذا سید: این پسر من آقا است (یعنی کلمه پسر من بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمیشد... سپس اضافه می‌کند به همین جهت مردم اولاد فاطمه (علیها السلام) را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می‌دانستند.

در هر حال شک نیست که فرزندان زاده‌ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزندانسان محسوب می‌شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست، و نه این موضوع از مختصات پیغمبر ما می‌باشد و مخالفت با این مساله سرچشمه‌های جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد، و لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچگونه تفاوتی میان این دونیست، تنها استثنائی که به موضوع خورده مساله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثناء شده است.

۲- چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله کذلک نجزی المحسنین که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکیهای فراوانی بوده که در دوران

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۰

حکومت خود بر مردم کردند.

و اما گروه دوم یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس از پیامبرانی بودند که در زهد و بی‌اعتنائی به دنیا - علاوه بر مقام نبوت و رسالت - نمونه بودند جمله کل من الصالحین بعد از ذکر نام آنها میتواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد. درباره گروه سوم یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آئین خدا برنامه هجرت

را عملی ساختند، و ذکر جمله کلا فضلنا علی العالمین (بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز میتواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

۳- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود همین مساله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بت شکن، شخصیت های بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان میکند به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

۴- پاسخ به یک ایراد

ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و هدایت به راه راست کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود داشته است - آنچنانکه بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - ولی با توجه به اینکه منظور از اجتنابناهم

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۱

و هدیناهم به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل میشود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی باموحد بودن سایرین ندارد. در آیه ۹۰ همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز هدایت به مقام نبوت اطلاق شده است.

آیه ۸۸ - ۹۰

آیه و ترجمه

ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده و لواء شرکوا لحبط عنهم ما كانوا یعملون ۸۸

اولئک الذین ءاتینهم الکتب و الحکم و النبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکفرین ۸۹

اولئك الذين هدى الله فبهدئهم اقتده قل لا اءسلکم علیه اءجرا ان هو الا ذکرى للعلمین

ترجمه :

۸۸ - این هدایت خدا است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی میکنند، و اگر آنها مشرک شوند آنچه را عمل می کردند نابود می گردد.

۸۹ - آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم و اگر نسبت به آن کفر ورزند (مهم نیست زیرا) کسانی را نگاهیان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند.

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۲

۹۰ - آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن (و) بگو در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شمانمی طلبیم. این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد).

تفسیر:

سه امتیاز مهم

به دنبال ذکر نام گروههای مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته، در اینجا اشاره به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها شده، نخست میفرماید: این هدایت خدا است که بوسیله آن هر کس از بندگان را بخواهد هدایت و رهبری میکند (ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده).

یعنی گرچه آنها مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام بر می داشتند، ولی باز اگر توفیق الهی شامل حال آنها نمی شد و دست پر مهر او، زیر بازوی آنها را نمی گرفت، امکان لغزش درباره همه آنها و هر کس، وجود داشته و دارد.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند و همچنین کسی تصور نکند که خداوند نظر خاص و استثنائی و بی دلیل در مورد آنها داشته است، می فرماید: اگر فرضا این پیامبران با آنهمه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک میشدند، تمام اعمالشان بر باد میرفت (و لو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون).

یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می‌گردد و تبعیضی در کار نیست.

تفسیر نمونه ج: ۵ صفحه: ۳۳۳

در آیه بعد به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده اینها کسانی بودند که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم و هم مقام حکم و هم نبوت (اولئک الذین آتینا هم الکتاب و الحکم و النبوة).

البته منظور این نیست که همه آنها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آنها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده، درست مثل این است که می‌گوئیم: در فلان کتاب دانشمندان و کتب آنها معرفی شده است، یعنی کتب آنها یک کتابی تالیف کرده‌اند.

ضمناً در اینکه منظور از حکم چیست، سه احتمال وجود دارد:

۱ - حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه بر اینکه کتاب آسمانی در اختیار آنها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آنها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم قوی و کامل، اثری نخواهد داشت. ۲ - مقام داوری، یعنی آنها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می‌کردند می‌توانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرائط یک قاضی و دادرس عادل همگی در آنها بطور کامل جمع بود.

۳ - حکومت و زمامداری، زیرا آنها علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای مقام حکومت نیز بودند. شاهد بر معانی فوق علاوه بر اینکه معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می‌کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی بکار رفته است. و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه‌گانه فوق را شامل شود، استعمال شده باشد، زیرا حکم در اصل - آنچنان که

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۴

راغب در کتاب مفردات می‌گوید به معنی منع و جلوگیری است، و از آنجا که عقل جلو اشتباهات و خلافاکاریها را می‌گیرد، همچنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است، و حکومت عادل جلو حکومتهای ناروای دیگران را می‌گیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می‌شود.

البته همان گونه که اشاره کردیم که همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودند

ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده میشود، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند، بلکه ممکن است بعضی از آنها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده‌ای از انبیای نامبرده وجود داشته‌مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمیکند.

سپس می‌فرماید: اگر این جمعیت، یعنی مشرکان و اهل مکه و مانند آنها، این حقایق را نپذیرند، دعوت تو بدون پاسخ نمی‌ماند، زیرا ما جمعیتی را ماموریت داده‌ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهبانی کنند جمعیتی که در راه کفر گام بر نمیدارند و در برابر حق تسلیمند (فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین).

در تفسیر المنار و تفسیر روح المعانی از بعضی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت، ایرانیان هستند، (که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آنها در فنون مختلف اسلامی کتابهای فراوان تالیف کردند).

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۵

در آخرین آیه، برنامه این پیامبران بزرگ را یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی کرده، و می‌گوید: اینها کسانی هستند که مشمول هدایت الهی شده‌اند و به هدایت آنها اقتدا کن (اولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده).

این آیه بار دیگر تاکید می‌کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است، اگر چه از نظر ویژگیها و خصوصیات، به تناسب نیازمندیهای مختلف هر زمان تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند، و آئینهای بعدی کاملتر از آئینهای قبلی بوده‌اند کلاسهای علمی و تربیتی، تا به آخرین آنها که برنامه نهائی است، یعنی اسلام، رسیده است.

در اینکه منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گیرد چیست؟ بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات، و بعضی گفته‌اند مقصود توحید و تبلیغ رسالت است، ولی ظاهراً هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می‌شود و هم صبر و استقامت، و هم سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت.

از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد، زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام میشود،

تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۳۶

نه اصول کلی دعوت آنها.

سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده می شود که به مردم بگوید: من هیچگونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم، همانطور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند، من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آنها اقتدا میکنم (قل لا اسئلكم علیه اجرا). نه تنها اقتداء به پیامبران و سنت جاویدان آنها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آنجا که این آئین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار میدهم، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش، مفهومی ندارد.

به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان است (ان هو الا ذکری للعالمین).

و چنین نعمت عمومی و همگانی، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد، و هیچگاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد، این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قائل شد، (با توجه به آنچه در تفسیر این جمله گفته شد پیوند آنها با یکدیگر و با آیات قبل کاملاً روشن میگردد). ضمناً از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آئین اسلام جنبه قومی و منطقهای ندارد و یک آئین جهانی و همگانی است.

بعد

انفرت

قبل